

## بررسی تطبیقی جهل و دانایی در امثال و حکم عربی و فارسی

دکتر فرهاد براتی\*

حامد نگهداری\*\*

### چکیده

امثال و حکم بخش جدایی ناپذیر زندگی افراد جوامع بشری است و تمام مردم خواسته یا ناخواسته با آن تعامل دارند. مثل در گستره‌ی ادبیات از نقش و جایگاه والایی برخوردار است؛ به طوری که ارزش علمی و اجتماعی آن از سنگ نوشته‌ها کمتر نیست. تاریخ ضرب المثل در زبان عربی به دوره‌ی جاهلیت بازمی‌گردد و در زبان فارسی نمی‌توان تاریخ دقیقی برای پیدایش آن ذکر کرد. مفاهیم و مضامین مشترک در امثال عربی و فارسی بسیار زیاد است و دلیل آن را می‌توان نزدیکی جغرافیایی و عجین بودن خط و زبان دو فرهنگ دانست. مقاله حاضر به بررسی عناصر جهل و دانایی و زیر مجموعه‌های آن‌ها در امثال عربی و فارسی پرداخته است. و این موضوع ثابت شده است که مفاهیم اخلاقی و اجتماعی در تمام فرهنگ‌ها به خصوص فرهنگ ایرانیان و اعراب یکسان بوده است.

**واژگان کلیدی:** امثال و حکم، مضامین مشترک، جهل، دانایی.

\* استادیار زبان و ادبیات عرب و عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون- ایران

Fbarati58@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون- ایران

ha.negahdari@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۱



## مقدمه

### معنای واژگانی

مثل کلمه‌ای عربی و مشتق از مَثَلٌ يَمْتَلُ مُثُولًا به معنای شبیه بودن چیزی به چیز دیگر است. ریشه آن در عبری «ماشال» (mašal)، در آرامی «متلا» (motla)، در حبشی «مسل» (mesel) و در اکدی «مشلوم» (mešlum) است که همگی معنای همانندی را می‌رسانند. (قطامش، ۱۴۰۸: ۲۳). همچنین معادل اروپایی آن را (proverb) آورده‌اند. (آریان‌پور، ۱۳۸۷: ۱۲۶۱)

برای واژه‌ی مثل در فرهنگ‌های فارسی (دهخدا، معین، عمید) و فرهنگ‌های عربی (المعجم، القاموس، المنجد) معانی زیر درج شده است:

- مانند و شبیه
- برهان و دلیل
- مطلق سخن و حدیث
- پند و عبرت
- نشانه و علام
- صفت
- سخن، قصه، داستان
- ضرب‌المثل
- داستان‌های تمثیلی
- سرمشق
- سرگذشت
- داستان عبرت انگیز

در فارسی، به طور خاص به این کلمه «داستان» یا «داستان» می‌گویند. (بهنیاری، ۱۳۸۱: ۱۷) و احمد بهمنیار نام مجموعه امثال خود را «داستان‌نامه بهمنیاری» گذارده است. همچنین در کتاب زیب سخن اشاره شده است که در قدیم به مثل «نیوشه» می‌گفته‌اند. (نشاط، ۱۳۴۲: ۱۸۳) در این زبان، همچنین به «عون»، «سان»، «حال» و «صفت» نیز ترجمه شده است؛ چنان که «میبدی» در کشف الاسرار این کلمات را در معنی مثل به کار برده است. (پور نامداریان، ۱۳۷۵: ۱۱۱-۱۱۳)



بنابر پژوهش علی اصغر حکمت واژه مثل هشتاد بار و در پنج معنی در قرآن کریم به کار رفته است:

- حکایات تمثیلی

- داستان‌های تاریخی

- محل تأمل و عبرت

- شبیه

- صفت (حکمت، ۱۳۳۳: ۱۱۸)

«تمثیل» نیز در معنی «مثل آوردن» است؛ زیرا همانندی چیزی را به چیزی نشان می‌دهد.

شمس قیس رازی تمثیل را در معنی مثل معنی کرده است. (شمس قیس رازی، ۱۳۶۰: ۳۶۹)

این دو واژه در متون قدیم فارسی به تبع ادب عرب برای داستان‌های حیوانات به کار رفته است؛ چنان که در کلیله و دمنه در تمامی موارد مَثَل در معنی داستان کاربرد یافته است.

### تعریف اصطلاحی

برای این که بتوانیم تعریف جامع و کاملی از مثل ارائه دهیم، بهتر است نمونه‌هایی از تعریف مثل را بخوانیم و از جمع بندی مشترکات آن‌ها به تعریفی جامع و واقعی برسیم.

### تعاریف دانشمندان اسلامی

#### میرد از علمای نحو و لغت

«مثل سخنی است رایج که به وسیله‌ی آن حال دوّم را به حال اوّل یعنی حالت موجود را به حالتی که سابق بر آن و شبیه بدان بوده است، تشبیه می‌نماید. حال دوّم یا حالت موجوده، مشبه و حال اوّل یا حالت سابقه مشبّه به است.» (میدانی، بی تا: ۶)

#### ابن سکیت از علمای لغت

«مثل جمله‌ای است که مُمَثَّل خود در لفظ مخالف و در معنی موافق باشد.» (همان: ۶)



### ابراهیم نظام متکلم و ادیب و شاعر قرن دوم

«در مثل چهار امتیاز موجود است که در سایر انواع کلام با هم یافت نمی‌شود و آن چهار عبارتند از: اختصار لفظ، وضوح معنی، حسن تشبیه، لطافت کنایه و این‌ها آخرین درجه‌ی بلاغت سخن است که مافوق آن متصور نیست.» (بهمنیاری، ۱۳۸۱: ۱۸)

### ابن مقفع

«برتری امثال بر سخنان دیگر این است که معنی مثل روشن‌تر، تأثیرش در مغز شونده شدیدتر و مورد استعمالش وسیع‌تر است.» (همان: ۱۸)

### ابوعبید قاسم بن سلام صاحب کتاب الامثال

«امثال عربی شعبه‌ای از فلسفه و حکمت عرب در زمان جاهلیت و اسلام است که در اثنای سخن خود آورده و به وسیله آن‌ها مقصود خود را به طور کنایه ادا می‌نموده‌اند و بنابراین در امثال سه چیز جمع است: اختصار لفظ، صحت معنی، حسن تشبیه.» (همان: ۱۸)

### راغب اصفهانی

«مثل قولی است درباره چیزی که شبیه است به قولی درباره چیز دیگر تا یکی آن دیگری را بیان و مجسم نماید.» (پارسا، ۱۳۸۴: ۶)

### ابوالفضل میدانی صاحب کتاب مجمع الامثال

«مثل چیزی است که چیزی بدان مانند باشد؛ یعنی بدان تشبیه شده باشد.» (میدانی، بی‌تا: ۶)

### جرجی زیدان نویسنده معاصر مصری

«امثال مواعظ بالغه‌ای هستند که در نتیجه تجربه‌های طولانی و از فکرهای متین پیدا می‌شوند.» (پارسا، ۱۳۸۴: ۶)



### محمد بن عبدالخالق میهنی صاحب دستور دبیری

«مثل سخنی پسندیده و کوتاه بود که به روزگار در واقعه‌ای گفته باشند و امروز همان عبارت بر امثال آن می‌رانند، چنانکه به جای آنکه گویند: «من در این کار صاحب واقعه‌ام تو نظارگی» مثل آرد که «مرا دل سوزد و تو را دامن.» (میهنی، ۱۳۷۵: ۳۶)

### امام فخر رازی صاحب کتاب التفسیر الکبیر

«هر سخنی را که در میان مردم رواج می‌یابد و در گفتگوهای روزمره خود از آن بهره می‌گیرند، مثل می‌نامند.» (فخر رازی، بی تا: ۷۳)

### شمس قیس رازی مؤلف «المعجم فی معاییر اشعار العجم»

«و آن [تمثیل] هم از جمله‌ی استعارات است الا آن که این نوع استعارتی است به طریق مثال یعنی چون شاعر خواهد که به معنی معینی اشاراتی کند، لفظی چند که دلالت بر معنی‌ای دیگر کند بیارد و آن را مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال عبارت کند و این صنعت خوشتر از استعارت مجرد باشد؛ چنانکه گفته اند:

که را خرما نسازد، خار سازد      که را منبر نسازد، دار سازد»

(شمس قیس رازی، ۱۳۶۰: ۳۶۹)

### حسین شاه حقیقت مؤلف خزینه الامثال

«مثل احوال گذشته است و از مثل معلوم می‌شود که آن را چه کسی گفته و در چه موقع آشکار شده است. مثل بیان یک اتفاق است که در گفته‌های سلف آمده است.» (شاه حقیقت، ۱۳۷۹: ۵)

### علی اکبر دهخدا

دهخدا به گفته دکتر معین به واسطه‌ی احتیاط و وسواس برای امثال و حکم هیچ مقدمه‌ای ننوشت؛ زیرا در فرانسه برای مثل هفده معنی یافته بود که هیچ یک را برای تشخیص درست مثل کافی



ندانسته بود، و حتی در نامه‌نگاری به فرهنگستان فرانسه نیز پاسخی قانع کننده نیافته بود، (منبع سخن معین) لیکن از خلال نوشته‌های پراکنده دهخدا تعریف زیر دیده می‌شود:  
«مثل تشبیه کردن معقولی یا امری انتزاعی و یا محسوس به محسوس با عبارتی کوتاه و نسبتاً فصیح است برای روشن کردن یا اثر زیاده دادن به معقول مثل همه‌ی امثال غیر حکمی.» (معین، ۱۳۳۷: ۳۸)

### دکتر معین

«داستانی واقعی یا افسانه‌ای که در میان مردم شهرت یافته و آن را برای ایضاح مطلب و مقصود خود به نثر یا نظم حکایت کنند.» (معین، ۱۳۶۰: ۹۲۶)

### احمد بهمنیار

«مثل جمله‌ای است مختصر مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطه‌ی روانی الفاظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شد، و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود به کار برند.» (بهمنیاری، ۱۳۸۱: ۱۹)

### مهدی پرتوی آملی

«امثال و حکم جملات کوتاهی است که هر جا پای استدلال در مذاکرات عمومی سست و چوبین شود به یاری متکلم می‌شتابد و مقصود و منظور گوینده را در یک جمله، فقط یک جمله‌ی کوتاه و مستدل روشن مدلل می‌سازد.» (پرتوی آملی، ۱۳۶۵: ۵)

### علی اصغر حکمت

«مثل جمله‌ای مختصر به نظم یا نثر یا دستور یا قاعده اخلاقی است که در مورد تمثیل خاص و عام شود؛ چنانکه از فرط سادگی و روانی و کمال ایجاز، همگان آن را استشهاد نمایند.» (حکمت، ۱۳۳۳: ۴۸)



### علامه جلال الدین همایی

«مثل عبارت نغز پر معنی است که شهرت یافته، در خور شهرت و قبول عامه باشد؛ اعم از اینکه مبتنی بر قصه یا داستان باشد و مورد و مضرب داشته یا نداشته باشد.» (همایی، ۱۳۳۹: ۱۹۵)

### سید یحیی برقی

«مثل جمله‌ای کوتاه است به نظم یا نثر گاه در بردارنده پند و دستور اخلاقی و اجتماعی بزرگی است که با وجود کوتاهی لفظ و سادگی و روانی، شنونده را در افکار عمیق فرو می‌برد و آن جمله را از گوش به اعماق قلب خود می‌فرستد و انفعالات و هیجانی در نفس او به وجود می‌آورد.» (برقی، ۱۳۶۷: ۱۹۵)

### دکتر تقی پورنامداریان

«مثل گفته مختصر و مفید در تداول عامیانه است که مثل ترانه‌های عامیانه و قصه‌های شعر گونه به تاریخ قومی تعلق دارد و در واقع قسمتی از زبان گفتار است.» (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۱۱۴)

### دانشمندان غربی

#### سینسیوس اریستال از فیلسوفان و ادبای یونانی

«مثل اثری از بنای در شکسته‌ی فلسفه‌ی قدیم است که در میان خرابه‌های بی‌حد و شمار باقی و برجای مانده و به واسطه‌ی اختصار لفظ، وضوح معنی و سهولت استعمال از بین نرفته است.» (بهمنیاری، ۱۳۸۱: ۲۰)

#### سروانتس، شاعر معروف اسپانیایی

«امثال جمله‌های کوتاهی هستند که از تجربه‌های طویل تولید شده‌اند.» (همان: ۲۰)

#### لاردرسل از نویسندگان انگلیسی

«مثل نتیجه‌ی عقل جمعی و نادره‌گویی فردی است.» (همان: ۲۰)



### آبه دسن پیر، نویسنده فرانسوی

«مثل صدایی است که از تجربه منعکس شده.» (همان: ۲۰)

### ولنگاتک میدر

«مثل، عبارت، گفته، جمله، بیان یا اصطلاحی است عامیانه که شامل مواردی اعم از خرد تا حقیقت، اصول اخلاقی، تجربه، درس و اندرزهایی درباره‌ی زندگی است که سینه‌به‌سینه به دست ما رسیده است.» (پارسا، ۱۳۸۴: ۷)

### آئیکی

«مثل عبارت است از روش عامه پسندی که نویسنده‌ای ندارد، شناخته شده است، در قالب یک جمله، پند، حقیقت یا فرض را به صورت کلی و موجز بیان می‌کند.» (همان: ۷)

### رودلف زلهایم مؤلف امثال کهن عربی

«مثل سخنی است برگرفته از زمینه‌ی اصلی یا مستقل که مقبولیت عام پیدا کند و زبانزد می‌شود، در نتیجه از موضوع اولیه خود رها شود و بی‌هیچ تغییر لفظی، در همه موارد که مصداق آن تواند بود به کار رود و از معنای ظاهر به معنای مشابه انتقال یابد و به همین دلیل است که مثل را به رغم بی‌اطلاعی از علل و عوامل پدیدآورنده‌ی آن بر زبان می‌رانند» (قطامش، ۱۴۰۸: ۱۵)

### فرهنگ لاروس فرانسه

«مثل جمله‌ای کوتاه دایره به بیان اندرزی مردمی یا حقیقت منطقی یا تجربه‌ی آزمایشی مورد قبول عامه است.»

### دایرة المعارف بریتانیکا

«مثل گفتاری کوتاه و پر معنی، متداول در هر زبان است که معمولاً بیان‌کننده‌ی افکار و عقاید عامه است.»





### فرونگ اصطلاحات ادبی

«ضرب المثل بازگو کننده و مشتمل بر حقیقت کلی است که گاهی به زبان کنایی بیان می‌شود و

خاصیت افسونگری و جذابیت دارد.» (تقوی، ۱۳۷۶: ۸۷)

باری، با استقصای ما از تعاریف بیان شده، شانزده ویژگی کلی زیر برای مثل به دست می‌آید:

- ایجاز و کوتاهی
- شهرت و رواج در میان مردم
- جنبه‌های اندرزی
- روشنی و درستی معنی
- حسن تشبیه
- حسن تاثیر و جاذبه
- جمله‌ای بودن
- تکیه بر تجربه
- شمول و کمیّت
- جنبه کنایی
- انعکاس اندیشه و آینه زندگی
- روانی لفظ و سادگی
- کاربرد وسیع
- جنبه استعاری
- تغییر شکل
- نامعلوم بودن پدید آورنده آن

با توجه به این ویژگی‌ها به نظر ما تعریف زیر برای مثل، تعریف دقیق‌تری است:

«مثل جمله‌ای است کوتاه، مشهور و گاه آهنگین، حاوی اندرزها، مضامین حکیمانه و تجربیات

قومی مشتمل بر تشبیه، استعاره یا کنایه که به دلیل روانی الفاظ، روشنی معنا، سادگی، شمول و

کلیت در میان مردم شهرت و رواج یافته و با تغییر یا بدون تغییر آن را به کار می‌برند.»



### معنی لغوی حکم

#### علی اکبر دهخدا

«جمع حکمت، پند، اندرز، دانایی، علم، دانش، عرفان، معرفت.» (دهخدا، ۱۳۴۵: ۷۵۸)

### دکتر معین

«جمع حکمت، اندرزها، پندها.» (معین، ۱۳۶۰: ۹۲۶)

به دلیل اینکه حکمت تعاریف مختلفی دارد تعریف عرفانی آن را نیز بیان می‌کنیم:

### تعریف اصطلاحی حکمت

#### تعریف عرفانی حکمت

«صوفیان می‌گویند: حکمت علم به حقایق اشیاء و دانستن اوصاف و خواص و احکام آن است  
آنطور که هست. و این همان تعریفی است که علمای ظاهر و فلاسفه از حکمت می‌نمایند، منتها  
تکالیف شرعی را آنطور که حق آن است شناخت و بدان عمل کرد.» (گوهرین، ۱۳۶۸: ۳۷۲)

### تعریف ادبی حکم

#### علی اکبر دهخدا

«حکمت عبارتی فصیح و قصیر است که حاوی قاعده‌ی طبیعی یا عقلی یا وضعی باشد.» (دهخدا،  
۱۳۶۱: ۴۷)

### احمد بهمنیار

«قسمت عمده‌ی امثال هر زبان را کلمات قصار تشکیل می‌دهد. کلمات قصار بر دو قسم‌اند؛  
جمله‌هایی که استعمال آن‌ها بدون تغییر، یا با تغییر جزئی بین عامه رایج است، جزء امثال‌اند، و آن  
جمله‌ها را که بین عامه مشهور نیستند، حکم می‌نامند.» (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۲۹)



### ابن قیم جوزی

«هرگاه کلمه‌ای رواج یافت و منتشر شد و مدت زیادی بر زبان‌ها جاری گشت مثل می‌شود. چنانکه سخنی صائب از تجربه برخاسته باشد ولی بر زبان‌ها جاری نباشد آن را حکمت می‌نامند.» (ابن قیم جوزی، بی تا: ۱۸)

حال از تعریف‌های بالا می‌توانیم تعریف جامع زیر را برای حکمت ارائه دهیم: «سخنان پر مغز که در عباراتی کوتاه، فصیح و دلنشین بیان می‌شوند و بر اثر کاربرد فراوان، پسندیده‌ی همگان واقع می‌گردد و با گذشت زمان، کاربرد عام می‌یابند»

### امثال و حکم در ایران و زبان فارسی

زبان شیرین فارسی، میراث دیرپایی است از نیاکان و پیشینیان ساکن فلات بزرگ ایران، که در مسیر تحولات تاریخی فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر نهاد، و تطوراتی در جهت تکامل یافته، تا به شکل امروزی خود رسیده است. امثال و حکم در ایران و همچنین زبان فارسی از زمان‌های قدیم رایج بوده است. مردم عامه برای بیان راحت و سریع مقصود خود به طرف مقابلشان از مثل‌های ناب تراویده‌ی ذهن خودشان استفاده می‌کردند که با نگاهی به کتاب‌های امثال این حرف قابل اثبات است اما جای تأسف دارد که پیشینیان ما از جمع‌آوری امثال سر باز زدند و این کار را عیب و ننگ می‌دانستند. و حال نقل قول‌هایی درباره‌ی امثال و حکم و زبان فارسی: زبان فارسی فزون به ارزش‌های ادبی و ذخایر کلاسیک و غنای اندیشه، از لحاظ فولکلریک‌ها و ضرب‌المثل‌های عامیانه نیز ارثیه گران‌بهایی است که طی قرون و اعصار بر غنای آن‌ها افزوده شده و اینک در اختیار ماست. (آذری، ۱۳۶۸: ۸)

ایرانیان از دیرباز در مثل‌آوری شهره بوده‌اند و مثل در ایران سابقه‌ای کهن دارد؛ فراوانی متون اندرزی و اندرزنامه‌های پیش از اسلام، این ادعا را اثبات می‌کند. از مثل و تمثیل به دست آمده در آثار مانویان تورفان می‌توان به افسون حواس پنجگانه اشاره کرد که این تمثیل را شیخ محمود شبستری در گلشن راز استفاده می‌کند. در بندهش ایرانی نیز تمثیلی آمده است که نشان می‌دهد جسم آدمی انعکاس از عالم کبیر است. در کارنامه اردشیر بابکان نمونه‌هایی از مثل یا شبیه آن



وجود دارد. مثل: «دانیان گفته‌اند که دشمن به دشمن آن نتواند کردن که از نادان مرد به سبب کرده خویش بدو رسد.» در دوره ساسانی به گواهی اندرزنامه‌های باقیمانده از آن دوره، اندرزنامه نویسی رواج داشته و مقام «اندرز بُدی» یکی از مناصب مهم به شمار می‌رفته است. (ذوفقاری، ۱۳۸۸: ۵۷)

دهخدا نیز معتقد است «از قدیم ایرانیان به حکمت و مثل مشهور بوده‌اند چنانکه آنچه از سلاطین ساسانی برای ما مانده است، صورت حکمت و مثل است. لاروس کبیر می‌گوید که قسمتی از امثال سلیمان تاثیر ایرانی در آن است.» (دبیرسیاقی، ۱۳۶۸: ۲۱)

### مضامین مشترک

گاهی اوقات، سراینده‌گان و ادیبان، مضامین شایع زمان خویش را در آثار خود به کار می‌برند و از آنجایی که مضامین و معانی مشترک بوده، اشعار و امثال مشابهی نیز ایجاد می‌گردد. با پذیرش اسلام در قرن سوم و بالطبع قبول زبان عربی و فرهنگ اسلامی، دین اسلام و فرهنگ غنی آن، گستره زندگی مسلمانان را تحت تاثیر قرار داد. بنابراین، ادبیات ایرانیان و امثال و حکم که از قدیمی‌ترین ادبیات بشر است، متاثر گشت. مردم ایران زبان عربی را زبانی دینی، برای فهم قرآن، احادیث و در حقیقت زبان مشترک مسلمانان می‌دانستند و تمدن اسلامی این وحدت را بین آنان مستحکم‌تر و قوی‌تر کرد و الفاظ و تعابیرشان شباهت بیشتری به یکدیگر یافت. نزدیک چهارده قرن از عمر اسلام، در این سرزمین می‌گذرد و در این مدت هر لحظه تاثیر آن بر تار و پود فرهنگ این سرزمین بیشتر می‌گردد.

در این قسمت مضامین مشترک جهل، دانایی، عقل و علم در امثال و حکم عربی و فارسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. شایان ذکر است که تمام امثال عربی کتاب جواهر البلاغه می‌باشد.

### نکوهش جهل

سَقَامَ الْحِرْصِ لَيْسَ لَهُ شِفَاءٌ      وَ دَاءُ الْجَهْلِ لَيْسَ لَهُ دَوَاءٌ  
(قیس بن الخطیم، ۱۹۶۷: ۲۲۵)



بیماری حرص و آرزو شفا ندارد و درد جهل و نادانی دوا بی ندارد.

گزیده مار را افسون پدید است      گزیده جهل را که شناسد افسون؟

(ناصر خسرو، ۱۳۱۲: ۱۳۸۳)

خفته بیدار کردن آسان است      غافل و مرده هردو یکسان است

(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۲۵)

وَإِنْ سَوَّمْتَ أَمْرَكَ كُلَّ وَغْدٍ      ضَعِيفٌ كَانَ أَمْرُكُمْ سَوَاءً

اگر کارت را به هر انسان نادان و سست خردی بسپاری، کار هر دوی شما یکسان است.

سودجویی ره زیبان بگذار      کار خود را به کاردان بگذار

(اوحدی، ۱۳۴۰: ۵۶۷)

لَيْسَ الْعَبْيُ بِسَيِّدٍ فِي قَوْمِهِ      لَكِنَّ سَيِّدَ قَوْمِهِ الْمُتَغَابِي

انسان کودن، سرور و سید قوم خویش به شمار نمی رود، بلکه سرور قوم کسی است که از نادانی چشم پوشی کند.

علم دان، کدخدای دو جهان است      و آن که نادان، حقیر و حیران است

(سنایی، ۱۳۵۹: ۳۱۷)

شَيْنُ الْفَتَى فِي النَّاسِ قَلْبُهُ عَقْلُهُ      وَإِنْ كَرُمْتَ أَعْرَاقَهُ وَمَنَاسِبُهُ

کم خردی، انسان را در میان مردم معیوب می گرداند، هر چند که اصل و نسبش بزرگوار و گرامی باشد.

بی عقل مرد، سنگ بود خاره      از سنگ خاره، رنج بود حاصل

(ناصر خسرو، بی تا: ۲۹۷)

وَ الْحِلْمُ آفَتُهُ الْجَهْلُ الْمُضْرُّ بِهِ      وَالْعَقْلُ آفَتُهُ الْإِعْجَابُ وَالْعَضْبُ

آفت بردباری و شکیبایی، جهل و نادانی است که به آن ضرر می رساند و آفت عقل، خودپسندی و خشم است.

کی شکیبایی توان کردن چو عقل از دست رفت      عاقلی باید که پای اندر شکیبایی کشد

(سعدی، ۱۳۶۸: ۷۲۰)

خودپسندی جان من برهان نادانی بود      نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار



(حافظ، ۱۳۲۰: ۱۴۸)

إِذَا نَطَقَ السَّافِيَةُ فَلَا تُجِبُهُ      فَخَيْرٌ مِنْ إِبَابَةِ السَّكُوتِ

- هرگاه نادان سخن گفت، پاسخش نده؛ سکوت کردن در مقابل او بهتر از جواب دادنش است.

پس جواب احمق آمد خامشی      این درازی سخن چون می‌کشی

(مولوی)

لَغَبِيٌّ الرَّأْيِ مَحْفُوفٌ      فَ بَطُولِ حَسْرَاتِ

- مرد کوتاه فکر نادان با حسرت‌ها ناله‌ها احاطه می‌گردد.

مرد عاقل همیشه تن دار است      مرد جاهل ذلیل و غم خوار است

(سنایی، ۱۳۵۹: ۲۹۷)

جَهْلَةٌ وَمَاتَدْرِي بِأَنْكَ جَاهِلٌ      وَمَنْ لِي بِأَنْ تَدْرِي بِأَنْكَ لَا تَدْرِي

نادانی، ولی نمیدانی و درک نمیکنی که نادان هستی و چگونه من به تو بفهمانم چیزی را که درک نمیکنی.

نادانی تو بر دو گونه بینم      ای آن که تو نادان خاندانی

نادان‌تری از هر که هست نادان      و آنگاه ندانی که می‌ندانی

(ادیب صابر، ۱۳۴۳: ۴۵۱)

تَصَفَوْا الْحَيَاةَ لِجَاهِلٍ أَوْ غَافِلٍ      عَمَّا مَضَى مِنْهَا وَمَا يُتَوَقَّعُ

- آنچه از زندگی گذشته است و آنچه می‌آید برای نادان یا غافل شیرین و گوارا است.

نکو گفت دستور با فرّ و زیب      که نادان سبک‌تر پذیرد فریب

(ایران‌شاه ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۸۴۲۲)

فَقَرُّ الْجَهْلِ بِلَالِ السَّبِّ إِلَيْهِ      فَقَرُّ الْحِمَارِ بِرَأْسِ إِلَيْهِ الرَّسَنِ

احتیاج نادان بی‌خرد به تربیت، همچون احتیاج الاغ بی‌سر به ریسمان است.

پند گفتن با جهول خوابناک      تخم افکندن بود در شوره خاک

(ناصر خسرو، بی‌تا: ۵۴۲)



### ستایش عقل و خرد

ظَلَمَ الْخُطُوبِ إِذَا دَجَّوْنَ فَمَا لَهَا  
مِنْ غَيْرِ أَنْوَارِ الْعُقُولِ ضِيَاءٍ  
هنگامی که تاریکی‌های حوادث سایه افکن شد؛ برای آن به جز نورهای عقل، روشنایی و پرتوی وجود ندارد.

علم اگر بهر روشنی باشد  
روشنی بخششد و هنی باشد  
(اوحدی، ۱۳۶۲: ۶۲۶)

دانش اندر دل چراغ روشن است  
وز همه بد بر تن تو جوشن است  
(رودکی، ۱۳۵۱: ۶۳)

لَيْسَ يُذْرِي بِصَاحِبِ الْعَقْلِ فَقْرٌ  
لَا وَلَا يَنْفَعُ الْجَهْلُ الْثَّرَاءُ  
فقر، مقام و شان انسان عاقل را ننگین نمی‌کند و از آن نمی‌کاهد، و ثروت و دارایی به شخص نادان سود نمی‌بخشد.

ادب مرد بهتر از زر اوست  
بی‌ادب را به زر نگو که نکوست  
(مکتبی، به نقل از دهخدا، ۱۳۸۳: ۸۸)

نه بزرگ است که از مال فزون دارد بهر  
آن بزرگ است که از علم فزون دارد چیز  
(ناصرخسرو، به نقل از دهخدا، ۱۳۸۳: ۱۸۴۵)

أَلْمَعْيَى يَأْتِي بِأَوَّلِ رَأْيِ  
أَخْرَأَ الْأَمْرِ مِنْ وَرَاءِ الْمَغِيبِ  
انسان برجسته و هوشیار با اولین نگاه پایان کار را در پس پرده غیب می‌بیند.

کآنچه جاهل دید خواهد عاقبت  
عاقلان بینند ز اول مرتبت  
(مولوی، ۱۳۶۰: ۱۲۵)

يُعَدُّ رَفِيعَ الْقَوْمِ مَنْ كَانَ عَاقِلًا  
وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي قَوْمِهِ بِنَسِيبِ  
کسی که عاقل باشد در میان قوم خود، سرور و بزرگ قوم به شمار می‌رود، اگرچه در میان قومش والا تبار نباشد.

بدان کوش تا زود دانا شوی  
چو دانا شوی زود والا شوی  
(ابوشکور بلخی، ۱۳۵۷: ۲۶)



وَإِنْ حَلَّ أَرْضًا عَاشَ فِيهَا بِعَقْلِهِ وَ مَا عَاقِلٌ فِي بَلَدَةٍ بَغْرِيْبٍ  
عاقل اگر به سرزمینی فرود آید در آن مکان با عقلش زندگی می‌کند، و انسان عاقل در هیچ  
سرزمینی غریب نیست.

عاقل آن است که فکرش به مقامی برسد که نگویند همه کس پس از وی منطبق او  
(ابن یمن، بی تا: ۵۰۶)

وَ مَا أَذَبَ الْإِنْسَانَ شَيْءٌ كَعَقْلِهِ وَ مَا عَقْلُهُ إِلَّا بِحُسْنِ التَّأْدَبِ  
چیزی مانند عقل انسان راتربیت نمی‌کند، عقل انسان نیز جز با نیک ادب آموختن حاصل نگردد.

اندر جهان به از خرد آموزگار نیست در شاهی و هنر، خرد آموزگار توست  
(معزی، به نقل از دهخدا، ۱۳۸۳: ۲۹۴)

إِذَا الْمَرْءُ كَانَتْ لَهُ فِكْرَةٌ فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ عِبْرَةٌ  
اگر انسان تفکر و اندیشه کند در هر چیزی برای او پند و عبرتی خواهد بود.

نگیرد از سر بازیچه حرفی کز آن پندی نگیرد صاحب هوش  
(سعدی، ۱۳۶۸: ۹۵)

وَ حُدَّةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ جَلِيْسِ السُّوْءِ عِنْدَهُ  
تنهایی عاقل بهتر از هم‌نیشن نادانی است که در نزد اوست.

راه مده جز که خردمند را جز به ضرورت سوی دیدار خویش  
تنها بسیار به از یار بد یار تو را بس، دل هوشیار خویش  
(ناصر خسرو، بی تا: ۱۷۸)

فِي كُلِّ شَيْءٍ عِبْرَةٌ لِمَنْ عَقِلَ قَدْ يَسْعَدُ الْمَرْءُ إِذَا الْمَرْءُ اعْتَدَلَ  
کسی که دارای عقل و خرد است در هر چیزی برایش چند و اندرزی است، هرگاه انسان روش  
اعتدال را پیشه کند سعادت‌مند می‌شود.

همه کارهای جهان عبرت است گرت مغز پر هوش و پر فکرت است  
(ادیب، نقل از دهخدا، ۱۳۸۳: ۲۰۰۱)

لَوْلَا الْعُقُولُ لَكَانَ أَدْنَى ضَيْغَمٍ أَدْنَى إِلَى شَرْفٍ مِنَ الْإِنْسَانِ





اگر عقل‌ها و خرده‌ها میزان سنجش نبود، پست‌ترین شیر، از انسان به بزرگی و یزرگواری نزدیک‌تر می‌بود.

عقل است که تمیز کند نیک و بد از هم او نیز در این کار به انکار نباشد  
(ابن یمین، بی تا: ۳۹۶)

### ستایش علم و دانایی

خَيْرٌ مَا وَرَثَ الرَّجَالُ بَنِيهِمْ  
أَدَبٌ صَالِحٌ وَ طَيْبٌ ثَنَاءٌ  
بهترین چیزی که انسان‌ها برای فرزندانشان به ارث می‌گذرانند، علم و ادب نیکو و نام نیکو است.

میراث پدر خواهی، علم پدر آموز  
کاین مال پدر خرج توان کرد به ده روز  
(سعدی، نقل از دهخدا، ۱۳۸۳: ۱۷۷۵)

إِنْ تَنَادَيْهِ يَا بَنِيَّ صَغِيرًا  
صِرْتَ يَوْمًا تُعَدُّ فِي النَّبْلَاءِ  
ای پسرک عزیزم اگر علم را در کوچکی فریاد بداری و بطلبی؛ روزی از زمره بزرگان به شمار می‌آیی.

به هنگام برنمایی و کودکی  
چو گردد کلان باز نتواندش  
بگرداند او را چو خواهد چنان  
درختی که خردک، بود باغبان  
به دانش توان یافتن زیرکی  
که از کثری خم بگرداندش  
(ابوشکور بلخی، به نقل از دامادی، ۱۳۷۹: ۲۷۳)

بِالْعِلْمِ يَحْيَا الْمَرْءُ حَيَاتَهُ  
فَإِذَا انْقَضَى أَحْيَاؤُهُ حَسُنَ ثَنَائُهُ  
انسان در طول زندگی‌اش به خاطر علم زنده است؛ هرگاه زندگانش به سرآید، نام و یاد نیکو او را زنده نگه می‌دارد.

گر تو یکی بید خشک بی‌هنری  
علم ز دریا تو را به خشک برد  
علم تو را سرو جویدار کند  
علم زمستانت بهار کند  
(ناصر خسرو، بی تا: ۲۱)

كُلِّ شَيْءٍ حَسَنٌ زَيْتَتُهُ  
و زَيْتَتُهُ الْعَاقِلُ حَسَنُ الْأَدَبِ



- هر چیز زیبایی، زینتی دارد و زینت خردمند، علم و ادب نیکوی اوست.  
شرف مرد به علم است و کرامت به سجود نیست بی علم و عمل هیچکسی را مقدار  
(ابن یمن، بی تا: ۴۲۴)

وَاخَيْرُ مَا يَجْمَعُ الْفَتَىٰ اَدَبٌ      يَزِينُهُ حِينَ يَعْرُضُ الْخَطْبُ  
بهترین چیزی که جوان آن را گرد می آورد علم است، علمی که اگر در معرض مصیبت و  
گرفتاری قرار گیرد باعث زینتش می شود.

ادب مرد را سایبان تن است      به دفع خدنگ بلا جوشن است  
چو کوشش کنی دستیار تو اوست      چو بیچاره گردی حصار تو اوست  
(طالبی آملی، بی تا: ۲۰۸)

لَا يَعْرِفُ اللهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ      مَنْ لَمْ يَكُنْ عَاقِلًا لَهُ اَدَبٌ  
کسی که خردمند نباشد و علم نداشته باشد؛ خدا را آنچنان که شایسته شناختن است نمی شناسد.  
چون تو در علم خود زبون باشی      عارف کردگار چون باشی  
(سنایی، ۱۳۵۹: ۷۹)

يَا طَالِبُ الْعِلْمِ نِعْمَ الشَّيْءُ تَجْمَعُهُ      لَا تَعْدِلَنَّ بِهِ دُرًّا وَلَا ذَهَبًا  
ای جویای علم و دانش چیز خوبی را گرد می آوری؛ هرگز آن را با درّ و گوهر برابر ندان.  
دانش به از ضیاع و به از جاه و مال و ملک      این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا  
(ناصر خسرو، بی تا: ۱۲)

الْعِلْمُ كَنْزٌ وَذَخْرٌ لَا نَفَادَ لَهُ      نِعْمَ الْقَرِينُ إِذَا مَا عَاقِلًا صَحْبًا  
علم، گنج و اندوخته ای است که اگر با شخص عاقل و خردمندی همراه و همدم شود، پایان نمی-  
پذیرد.

در دانش از گنج نامی تر است      همان نزد دانا گرامی تر است  
(فردوسی، ۱۳۴۴: ۲۱۹۱)

فَكِتَابٌ عِلْمٍ لِلْأَدِيبِ مُؤَانِسٌ      وَمَوْءُودٌ وَمُبَشِّرٌ وَنَذِيرٌ  
چه کتاب علم، همدم و معلم و مژده رسان و هشدار دهنده ادیب و دانشور است.



بزم رنگین کن از جواهر علم      مجلس بی کتاب، بی نمک است  
(طالب آملی، بی تا: ۳۰۴)

العلم ینغرس کل فضل فاجتهد      أن لا یفوتک فضل ذاک المغرس  
دانش هر فضیلتی را می‌کارد، پس تلاش کن تا فضل این کاشتن را از دست ندهی.

درخت تو گر بار دانش بگیری      به زیر آوری چرخ نیلوفری را  
(ناصر خسرو، بی تا: ۲۰۱)

العلم اعلی من الأموال منزله      لأنه حافظ والمال محفوظ  
منزلت دانش از مال بالاتر است، زیرا که دانش خود نگهبان است و اموال باید از آن نگهداری شود.

علم را دزد ببرد، نتواند      به اجل نیز مرد نتواند  
نه به میل زمان خراب شود      نه به سیل زمین در آب شود  
(اوحدی، به نقل از دهخدا، ۱۳۸۳: ۶۱)

و المرء ینزع منه کل ولایه      إلیا ولایه علمه لا تنزع  
هر ولایت و حکمرانی از انسان گرفته می‌شود، مگر ولایت و حکم‌رانی علمش که هرگز از او گرفته نمی‌شود.

ملک آن باشد کو را به سخن باشد دست      ملک آن باشد کو را به هنر باشد فر  
(فرخی، نقل از دهخدا، ۱۳۸۳: ۱۷۳۷)

علمی معی حیثما یممت یتبغنی      قلبی وعاء له لا جوف صندوق  
دانشم همراه من است و هر جا که روم با من می‌آید و قلبم خزانه آن است نه صندوق.

همره عقل و یار جان، علم است      در دو گیتی حصار جان، علم است  
(اوحدی، نقل از دهخدا، ۱۳۸۳: ۶۲)

و حلیه کل فتی فضله      و زینه کل امری عقله  
زینت هر انسانی فضل و دانش اوست، و زیور هر شخصی عقل و خرد اوست.

بهین گوهری هست روشن خرد      که بر هر چه دانی خرد بگذرد



خرد مر جهان را سر گوهر است      روان را به دانش خرد رهبر است  
(اسدی، ۱۳۱۷: ۱۴۷)

رَأَيْتُ الْعِزَّ فِي أَدَبٍ وَعَقْلٍ      وَفِي الْجَهْلِ الْمَذْكَاءِ وَالْهُوانِ  
بزرگی را در ادب و عقل دیدم، و خواری و سرافکنندگی را در نادانی یافتم.

بزرگی جز به نادانی میندازد      که نادان همچو خاک راه شد خوار  
(ناصر خسرو، بی تا: ۵۱۴)

تَعَلَّمِ الْعِلْمَ وَاعْمَلْ يَا اخِيَّ بِهِ      فَالْعِلْمُ زَيْنٌ لِمَنْ بِالْعِلْمِ قَدِ عَمِلَا  
برادر عزیزم، علم را بیاموز و به آن عمل کن، به راستی علم زینت بخش عمل کننده به آن است.

علم و عمل ورز که مردم به حشر      ز آتش جاوید بدین دو، رهاست  
(ناصر خسرو، بی تا: ۱۰۱)

### نتیجه گیری

از بررسی و تحقیق به عمل آمده این چنین برمی آید که عناصر اخلاقی و اجتماعی در تمام فرهنگ‌ها و جوامع یکسان می‌باشد به خصوص فرهنگ ایرانی و عربی که نقطه مشترک آن‌ها دین مبین اسلام است. از دیگر نکات قابل توجه می‌توان به این موضوع اشاره کرد که بسیاری از امثال حاصل اقتباس از آیات قرآن و احادیث بزرگان است که شاعران عرب و ایرانی از آن‌ها استفاده کرده‌اند. و نکته پایانی و قابل اهمیت این است که بسیاری از امثال مشترک حاصل تجربیات نوع بشر است که بخاطر حفظ ارزش آن تجربه به صورت مثل درآمده است و سینه به سینه منتقل شده است و این تجربیات نیز بین همه جوامع مشترک می‌باشد.

### منابع و مأخذ

- آذری، غلامرضا، (۱۳۶۸)، ضرب المثل‌های مشهور ایران، ارغوان، تهران.
- آریان‌پور کاشانی، منوچهر، (۱۳۸۷)، فرهنگ بزرگ یک جلدی آریان‌پور، جهان رایانه.
- ابن قیم الجوزی، (۱۹۸۱)، الامثال فی القرآن، بیروت، دارالمعرفه.



- ابن یمن، فریومدی، (بی تا)، دیوان، تصحیح حسنعلی باستان راد، سنایی، تهران.
- ابی الخیر، ایرانشاه، (۱۳۷۰)، بهمن شاه، ویرستار رحیم عقیفی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
- ادیب صابر، ترمذی، (۱۳۴۳)، دیوان، تصحیح علی ناصح، انتشارات علمی، تهران.
- اسدی طوسی، حکیم ابونصر، علی ابن احمد، (۱۳۱۷)، گرشاسب نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، بروخیم، تهران.
- اوحدی مراغه‌ای، (۱۳۴۰)، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، تهران، امیر کبیر.
- اوحدی مراغه‌ای، (۱۳۶۲)، دیوان کامل، مقدمه ناصر هبیری، تهران، پیشرو.
- برقعی، یحیی، (۱۳۶۷)، کاوشی در امثال و حکم فارسی، فروغی، تهران.
- بهمنیاری، احمد، (۱۳۸۱)، داستان نامه بهمنیاری، به کوشش فریدون بهمنیار، دانشگاه تهران، چاپ سوّم.
- پارسا، احمد، (۱۳۸۴)، مثل‌ها از نگاهی نو، رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی، ش ۷۵، ۴-۱۷.
- پرتوی آملی، مهدی، (۱۳۶۵)، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم فارسی، سنایی، تهران.
- پور نامداریان، تقی، (۱۳۷۵)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، علمی و فرهنگی، تهران.
- تقوی، محمّد، (۱۳۷۶)، حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی، روزنه، تهران.
- حافظ، مولانا شمس الدین، (۱۳۲۰)، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، زوار، تهران.
- حکمت، علی اصغر، (۱۳۳۳)، امثال قرآن، چاپخانه مجلس، تهران.
- دبیر سیاقی، سید محمّد، (۱۳۶۸)، گزیده امثال و حکم دهخدا، تیراژه، تهران.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۵)، لغت نامه فارسی، دانشگاه تهران، تهران.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۶۱)، امثال و حکم، امیر کبیر، تهران.
- ذوالفقاری، حسن، (۱۳۸۸)، فرهنگ بزرگ ضرب المثل‌های فارسی، معین، تهران.
- سعدی، گلستان، (۱۳۶۸)، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران.
- سنایی، غزنوی، (۱۳۵۹)، به کوشش مظاهر مصفا، امیر کبیر، تهران.
- شاه حقیقت، حسین، خزینه الامثال، (۱۳۷۹)، ترجمه مجمع الامثال میدانی، تصحیح احمد مجاهد، دانشگاه تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات.



- شمس قیس رازی، محمد، (۱۳۶۰)، المعجم فی معایر اشعار العجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، زوار، چاپ سوم، تهران.
- فخر رازی، محمد بن عمر، (بی تا)، التفسیر الکبیر، چاپ سوم.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۴۴)، شاهنامه، محقق دبیرسیاقی، تهران.
- قبادیانی بلخی، ناصر خسرو، (بی تا)، دیوان، به اهتمام مینوی و محقق، تهران.
- قطامش، عبد الحمید، (۱۴۰۸)، الامثال العربیه، دار الفکر، دمشق.
- گوهرین، صادق، (۱۳۶۸)، شرح اصطلاحات تصوف، زوار، تهران.
- معزی، (بی تا)، دیوان، به اهتمام اقبال آشتیانی، تهران.
- معین، محمد، (۱۳۳۷)، مقدمه لغت نامه دهخدا، مؤسسه لغت نامه دهخدا، شماره مسلسل ۴۰.
- معین، محمد، (۱۳۶۰)، فرهنگ فارسی، امیر کبیر، تهران.
- میدانی، ابوالفضل، (بی تا)، مجمع الامثال، دار المكتبة الحیاة، بیروت، لبنان.
- میهنی، محمد بن عبدالخالق، (۱۳۷۵)، دستور دبیری، به تصحیح علی رضوی بهابادی، بهاباد، یزد.
- نشاط، سید محمود، (۱۳۴۲)، زیب سخن یا علم بدیع پارسی، مهر آیین، تهران.
- هاشمی بک، سید احمد، (۱۳۴۲)، جواهر البلاغه، الهام، تهران.
- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۳۹)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، علمی، تهران.